

بررسی یک بیماری جدید در حوزه بیماری‌های وابسته به فرهنگ؛ ام‌اس فوبیا

ترس و هراس بی‌دلیل



عوامل عمده علت موفقیت نوع انسان (هموساینس) محسوب می‌شود. ما اکنون می‌دانیم که احتمالاً برخوردهایی بین انسان نوع هموساینس با انسان نئاندرتال صورت پذیرفته و انسان هموساینس در نهایت پیروز شده است. همچنین می‌دانیم که نوع انسان کنونی در تغییر محیط زیستی شرق آفریقا یعنی جایی که موطن انسان کنونی است نقش فعالی داشته است. جنبه‌ای از این مسئله به مغز انسان نوع هموساینس برمی‌گردد که طی زمانی کوتاه به شدت رشد کرده است. محققان این رشد سریع را به دلیل ایجاد نواحی association areas در مغز می‌دانند، اما نمی‌توان از نقش بدن در این تکامل نیز غافل شد. بدن انسان قابلیت‌های فراوانی داد. تکامل انگشت شست و نحوه قرار گرفتن آن در مقابل سایر انگشت‌ها به انسان این اجازه را می‌دهد که اشیاء را به خوبی در دست بگیرد و این امر می‌تواند تحرک او و توانایی‌اش را دوچندان کند. بی‌شک استفاده از ابزار بدون داشتن یک بدن مناسب حتی در حضور یک مغز تکامل‌یافته چندان مقدور نخواهد بود.

انسان در طی تکامل شامل ستون فقراتی شده که به او این امکان را می‌دهد تا بایستد. این ایستادن دایره دید او را وسعت بخشیده است. بدن و مغز دست در دست هم سبب تفوق انسان بر طبیعت شده‌اند. بدن انسان در هنر نیز جلوه فراوانی داشته است.

«انسان‌شناسی پزشکی» علمی جدید و تلفیقی است که به رابطه فرهنگ و سیاست با نظام سلامت، بیماری و درک بیمار از شرایط خود می‌پردازد. اکنون نیاز مبرمی به وجود نگاه انسان‌شناسانه در امر طبابت احساس می‌شود و در حال حاضر انسان‌شناسی پزشکی جایگاه مهمی در نظام سلامت و علوم پزشکی دارد. می‌توانیم از این منظر در مورد بیماری‌های بسیاری صحبت کنیم؛ بیماری‌هایی که همواره در طول تاریخ وجود داشته و منشأ صدمات بسیاری به انسان شده‌اند. از نمونه‌های بارز این بیماری‌ها می‌توان به جذام و وبا اشاره کرد. از منظر انسان‌شناسی پزشکی، بسیار مهم است که ببینیم این بیماری‌ها چه تاثیری بر درک بیمار از شرایط پیرامونی خود گذاشته‌اند. آیا می‌توان رد این بیماری‌ها را در فرهنگ و هنر یافت؟ آیا فرهنگ ما متاثر از این بیماری‌هاست؟ آیا درک انسان از این قبیل بیماری‌ها در طول تاریخ در نحوه برخورد با آنها موثر بوده است؟ سؤال‌هایی که به آن اشاره شد، مسائلی مهم و اساسی هستند که علم انسان‌شناسی پزشکی به آنها پرداخته و از جنبه‌های متفاوتی به آنها می‌پردازد. از جمله اهداف مهم انسان‌شناسی پزشکی بررسی نحوه تطابق زیستی - فرهنگی است و در این راستا دسته‌ای از بیماری‌ها تحت عنوان کلی بیماری‌های وابسته به فرهنگ «culture-bound syndromes» معرفی شده‌اند که به مجموعه‌ای از علائم روانپزشکی و جسمی اطلاق می‌شود که صرفاً در یک جامعه یا فرهنگ خاص به وجود می‌آیند. بیماری «ام‌اس فوبیا» نیز از این جمله بیماری‌ها محسوب می‌شود.

جهان ما دنیای به‌شدت تغییر یابنده‌ای است. جهانی که به دلیل پیچیدگی، ملزومات خاص خود را به وجود آورده است. یکی از مهم‌ترین خصوصیات این دنیای جدید، تاثیر فرهنگ بر مقوله بدن و شکل دادن به درک ما از بدن خود است و یکی از حوزه‌هایی که می‌توان تاثیر فرهنگ دنیای جدید را بر روی انسان مشاهده کرد همین حوزه شکل نگاه به بدن است. شرایط ویژه بدنی و نیز تکامل مغزی و شناختی از

در بافت دنیای جدید تلقی کرد. بنابراین آثار آن نیز در قالب تحولات عمیق جهان قابل بررسی است و اینگونه نیست که تاریخچه آن همچون تاریخچه جنام دارای فراز و فرودی طولانی باشد که بتواند نحوه تکامل درک انسان از مقوله بیماری را نشان دهد. باید گفت اماس بازتابی است از آنچه در فرایند جهانی می‌گذرد. از این رو اماس و تلقی ما از آن به شدت وابسته به فرهنگی است که در آن زندگی و رشد می‌کنیم و آنچه در جامعه ما تحت عنوان «اماس فوبیا» شکل گرفته و باری به شدت منفی بر کرده بیماران مبتلا به اماس می‌گذارد به دلیل ضعف‌های فرهنگی ماست. اگر این ضعف‌ها نبودند، انسان‌ها ممکن بود به این بیماری مبتلا شوند، تحت درمان قرار بگیرند، عده‌ای از آنها دچار نقصان شوند و البته باوجود این نقصان به خوبی در بافت جامعه به زندگی خود ادامه دهند. اما در ایران این مقوله به‌طور کاملاً متفاوتی در حال جریان است و آنچه اتفاق می‌افتد نشان‌دهنده لزوم رویکرد انسان‌شناسانه به این مقوله است. نگارنده سعی دارد که نشان دهد پدیده‌ای که شرح داده خواهد شد و اکنون شکل یک بیماری را به‌خود گرفته، به میزان زیادی پدیده‌ای فرهنگی محسوب می‌شود.

اماس یک بیماری خودایمنی (اتوایمیون) بوده که با درگیری سیستم اعصاب مرکزی می‌تواند علائم مختلف نورولوژیک ایجاد کند. این بیماری ممکن است فازهای متفاوتی را طی کند و وجود این فازهای محتمل بیماری، پایه‌ای شده است برای به‌وجود آمدن پدیده‌ای با نام «اماس فوبیا» در جامعه ما. طی این بیماری ممکن است به‌دلیل درگیری راه‌های حرکتی، بیمار دچار ضعف اندام شود. همچنین ممکن است بیمار وارد سیر پیشرونده بیماری شده و توانایی راه رفتن خود را به صورت کامل از دست بدهد. این امکان که بخشی از بیماران اماس دچار فلج اندام‌ها شوند عاملی شده برای ایجاد این تصور که اماس مساوی است با فلج شدن.

همان‌طور که گفته شد وقتی به گذشته انسان نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که بدن و حفظ تمامیت آن قداستی داشته که هر گونه تعدی به آن را برنمی‌تابیده است. از این رو بیماری‌ای که بدن و شکل آن را دستخوش تغییر کند نیز بیماری‌ای اهریمنی محسوب می‌شود. اکنون مدت‌هاست دید ما نسبت به جنام عوض شده و پزشکی جدید متوجه شده که عامل این بیماری نوعی باکتری است با نام مایکوباکتریوم لپره

زیرا جنام در زمانی طولانی و به شکلی مزمن سبب تخریب و تغییر شکل اعضا شده است. یکی از دلایل آنکه مبتلایان به جنام باید از جامعه مجزا می‌شدند و در اماکنی با نام جنام‌خانه نگهداری می‌شدند را می‌توان همین طرز تلقی دانست. اگرچه قابل ذکر است که این جنام‌خانه‌ها با مجزا کردن بیماران از جامعه، جنبه‌های بهداشتی نیز داشته و به محدود کردن این بیماری‌ها یاری رسانده‌اند.

جهان جدید، اما با تغییر اولویت‌ها باعث شده نقش بدن به محاق برود و دیگر لزومی جهت حفظ تمامیت بدن به شکل طبیعی و اصلی خود احساس نشود. حجم وسیع اطلاعات باعث شده که رابطه‌های جدید و به‌قول ژیل دولوز ریزوم واری در جهان شکل بگیرد. این روابط جدید دنیا را از حال خطی خارج کرده و به آن شکل شبکه‌ای بخشیده‌اند. به واسطه این تحول عظیم درک انسان از جهان پیرامونی نیز در حال تغییر است. این موضوع دیر یا زود اثر خود را بر درک انسان از ماهیت بیماری خواهد گذاشت و انسان، دیگر موجودی مجزا نخواهد بود. او در شبکه‌ای عظیم با جهان پیچیده پیرامونی در حال تعاملی عمیق و تاثیرگذار است و نمی‌تواند تغییر عضوی از خود یا ناتوانی در یکی از خصوصیاتش را فارغ از این جهان پیچیده درک و تعبیر کند. بی‌شک مقوله تعبیر و درک ما از آن نیز در سایه این دنیای شگفت به‌شدت دچار تحول خواهد شد. از این رو بسیار محتمل است که طرز تلقی مان نسبت به‌اندام خود نیز عوض شود و یک عضو در بستر و زمینه این جهان در هم تنیده تعریف شود. بیماری‌ای که سبب نقصان شود ضرورتاً و با این دید بیماری بدی نخواهد بود و انسان دنیای نو با تأکید بر ماهیت دگرگون‌شونده و سیال موضوعات در جهان کنونی و با عنایت به این موضوع که بیماری یک فرایند پاتولوژیک است که می‌تواند در بدن هر انسانی رخ دهد، تغییر ناشی از بیماری را نیز چندان نامطلوب نخواهد یافت.

اماس نوعی بیماری است که بنا به شرایط خود می‌تواند سبب نقص در انسان شود. ممکن است سبب عدم تعادل، مشکل در راه رفتن و حتی ناتوانی کامل انسان شود. اگر چه به نظر می‌رسد که این بیماری در گذشته‌های دور نیز وجود داشته و در متون طب سنتی به آن اشاره شده است ولی شاید بتوان اماس را یک بیماری جدید محسوب کرد. اما‌ها نشان می‌دهند که تقریباً در سرتاسر دنیا در دهه اخیر میزان شیوع اماس اوج گرفته است. از این رو اماس را باید یک بیماری



اماس و تلقی ما از آن به شدت وابسته به فرهنگی است که در آن زندگی و رشد می‌کنیم و آنچه در جامعه ما تحت عنوان «اماس فوبیا» شکل گرفته و باری به شدت منفی بر کرده بیماران مبتلا به اماس می‌گذارد به دلیل ضعف‌های فرهنگی ماست.

در نگاره‌ها و حجاری‌ها شاهد نمایش شکوهمند بدن انسان هستیم. مجسمه‌های یونان و روم باستان بدن انسان را با شکوه هر چه تمام و همراه با تمامی جزئیات آناتومیک به تصویر کشیده‌اند. آنچه در این مجسمه‌ها و تصاویر مهم است عدم تخطی آنها از آناتومی بدن انسان است. چیزی نباید اضافه یا کم شود. اگر چه نمی‌توان این موضوع را به‌عنوان یک اصل بیان کرد و موارد استثنا برای آن زیاد است اما در بسیاری از موارد، تعدی به بدن پسندیده نبوده است؛ به‌خصوص اگر این تلقی وجود داشته باشد که این تعدی چیزی از انسان کم می‌کند. این موضوع درک انسان از بیماری را نیز روشن می‌سازد. بیماری منجر به نقصان، از سایر بیماری‌ها مجزا می‌شود. از این روست که جنام در طول تاریخ بیماری منفور و حتی اهریمنی بوده است،

(mycobacterium leprae) که می‌تواند به خوبی توسط درمان‌هایی همچون داپسون و ریفامپیسین از بین رفته و بهبودی کامل حاصل شود. شاید همین پیشرفت پزشکی تا حدودی از ترس ما نسبت به بعضی از بیماری‌ها کاسته باشد. دنیای جدید گرچه توانسته از سد بسیاری از بیماری‌های باکتریایی که زمانی کشنده‌های وسیعی را عامل می‌شدند، بگذرد اما با بیماری‌های جدیدی روبه‌رو می‌شود که به نظر می‌رسد باید به شکلی با تغییرات سریع و شگرف دنیای ما مرتبط باشند. یکی از این بیماری‌های جدید اماس است. شاید پزشکی نوظهور تکاملی به ما بگوید که علت افزایش بیماری‌هایی همچون فشار خون و دیابت در جهان کنونی چیست اما به نظر می‌رسد بیماری اماس بسیار پیچیده‌تر بوده و به نوعی ریشه در بافت سیال جهان کنونی داشته باشد. بحث در این مورد از حوصله این مقاله خارج است ولی همان‌طور که گفته شد از نظر انسان‌شناسی پزشکی این انتظار می‌رود که نحوه واکنش انسان امروزی در برابر بیماری اماس (که قادر به ایجاد ناتوانی حرکتی است) نیز با تاثیر از تلقی جهان امروز از مقوله پیچیده تغییر، متفاوت باشد پس چرا در جامعه ما چنان فوبیایی از این بیماری شکل گرفته که بی‌شبهت با فوبیا نسبت به بیماری لپروزی یا جنام نیست؟

برای اینکه ماهیت این بیماری جدید که به نظر می‌رسد ریشه‌های انسان‌شناسانه دارد بهتر درک شود با ذکر چند نمونه ویژگی‌های این بیماری جدید را شرح می‌دهیم.

مثال اول بیماری است که اخیرا مبتلا شده است. معمولا بیمار کسی است که علامتی داشته و به خاطر آن به پزشک مراجعه کرده و پزشک پس از انجام آزمایشات معمول، تشخیص بیماری اماس را برای فرد گذاشته است. در اکثر مواقع آرام کردن این‌گونه بیماران بسیار سخت و دشوار است. یکی از سوالاتی که مکرر در این مرحله از سوی بیمار پرسیده می‌شود این است که «دکتر من کی فلج می‌شوم؟» فوبیای اماس او را چنان احاطه کرده که توضیحات ما را در مورد بیماری صرفا نوعی دلگرمی تلقی می‌کند. او مطمئن است که فلج خواهد شد و هر چقدر که ما با ارائه اطلاعات و داده‌های علمی به او بگوییم این‌گونه نیست و تو نیز می‌توانی همانند دیگران یک زندگی خوب و بدون مشکل داشته باشی، در او اثری ندارد. این بیماران در آینده ممکن است با بیماری خود کنار بیایند یا همواره این فوبیای فلج شدن را داشته باشند.

نکته مهم اینجاست که شاید بیشتر از خود بیماری

این استرس ناشی از فوبیاست که باعث پیشرفت بیماری می‌شود.

مثال دوم اما شکل جدی‌تر و پیچیده‌تر بیماری اماس فوبیاست. فردی که کاملا از لحاظ جسمانی سالم است و فقط یک‌سری علائم پراکنده دارد با یقین به اینکه اماس گرفته و فلج نیز خواهد شد به پزشک مراجعه می‌کند. توضیح پزشک در مورد بی‌اهمیت بودن این علائم اصلا مهم نبوده و کارگر نمی‌افتد و لذا تقاضای انجام ام‌آر‌آی برای بیمار می‌شود که جواب آن طبیعی است، اما بیمار نمی‌پذیرد و عنوان می‌کند که من حتما اماس دارم. پزشکش را عوض می‌کند. همین توضیحات را از پزشک جدید می‌شنود، اما باز هم قبول نمی‌کند و انواع و اقسام تست‌ها را می‌دهد. در یک نمونه خانم جوانی با اطمینان به اینکه اماس دارد و هیچ‌کس آن را تشخیص نمی‌دهد به من مراجعه کرده بود. وی به شدت اصرار داشت که از او نمونه مایع مغزی نخاعی گرفته شود و می‌گفت: این‌گونه متوجه خواهید شد که حق با من است و مبتلا به اماس هستم. مثال سوم که نمونه دیگری از دسته دوم به حساب می‌آید، بیمارانی هستند که به مطب مراجعه می‌کنند و عنوان می‌دارند که مثلا ۵ سال است که مبتلا به اماس هستم. وقتی مدارک آنها را بررسی می‌کنیم هیچ نشانی از اماس پیدا نمی‌کنیم. وقتی به بیمار می‌گوییم تو که اماس نداری، عنوان می‌کند همه پزشکان همین را به من می‌گویند ولی مطمئنم که اماس دارم!

همان‌گونه که مشاهده می‌شود ترس از اماس یا اماس فوبیا واژه و حالتی مجزا از بیماری اماس است. البته باید توجه داشت که شهرت نادرست بیماری اماس به‌عنوان یک بیماری حتما فلج‌کننده از علل به‌وجودآورنده این بیماری است. بیماری اماس به‌دلیل درگیری مناطق مختلف سیستم اعصاب مرکزی می‌تواند منجر به اختلالات حرکتی شود. دسته‌ای از این اختلالات با وجود درمان‌های مختلف بیمار، ثابت و پابرجا باقی می‌مانند. بعضی از بیماران دچار ضعف حرکتی می‌شوند، ولی این موضوع اصلا به آن معنا نیست که هر کس مبتلا به اماس شود دچار نقص حرکتی خواهد شد. در واقع بسیاری از این آمارها که آنها نیز فقط بر به‌وجود آمدن سیر پیش‌رونده در دسته‌ای از بیماران دلالت دارند، مربوط به زمانی هستند که داروی چندان برای بیماری اماس وجود نداشت ولی در حال حاضر و با وجود داروهای متعدد، این آمارها پایین آمده و افق روشن و درخشانی پیش روی بیماران مبتلا به اماس وجود دارد و این بیماران

می‌توانند همانند سایر افراد زندگی بسیار خوبی داشته باشند. آنچه سبب به‌وجود آمدن بیماری اماس فوبیا شده نوعی تعمیم کاذب و نادرست است. اینکه تمام بیماران حتی در صورت درمان در انتها فلج خواهند شد، حاکی از یک اشتباه اساسی در پردازش شناختی افراد جامعه در باب بیماری اماس است. از سوی دیگر نمی‌توان منکر این قضیه شد که گمان‌آلودگی احتمال اختلال حرکتی در دست‌های از بیماران وجود دارد. اینجا دومین اشتباه استدلالی که آن هم از علل ایجاد بیماری اماس فوبیاست رخ می‌دهد. در اینجا با مقوله نقص حرکتی همان برخوردی می‌شود که در ازمنه قدیم با نقص ناشی از جنام، در واقع به نظر می‌رسد (این خود می‌تواند موضوع تحقیق بسیار جالبی باشد) که نحوه برخورد جامعه ایرانی با مقوله نقص بدنی گمان‌آلودگی است. البته من داده‌های برای اثبات این موضوع ندارم و آن را فقط بر اساس مشاهداتم ذکر می‌کنم. در این شیوه استدلال انگار نقص بدنی تمام امکانات محتمل زندگی را از فرد مبتلا می‌گیرد و چنان فوبیایی ایجاد می‌کند که مشابه آن را فقط می‌توان در فوبیا از بیماری جنام دید. باید ذکر کرد که این برخورد کاملا اشتباه است و مبتلایان زیادی وجود دارند که با وجود نقص بدنی به مراتب بالای علمی، فرهنگی و اجتماعی دست یافته‌اند. به گمان نگارنده این دو موضوع ریشه اصلی چگونگی ایجاد بیماری اماس فوبیا هستند.

متأسفانه همگام با افزایش شیوع اماس در جامعه ما میزان این‌گونه بیماری (اماس فوبیا) نیز در حال تزايد است. باید ذکر کرد که افزایش بیماری اماس فوبیا خود می‌تواند بر بار روانی منفی که بیماران مبتلا به اماس با آن موجه هستند بیفزاید. با استناد به دلایلی که ذکر شد می‌توان گفت که این بیماری نوعی بیماری انسان‌شناسانه است و باید در حوزه انسان‌شناسی پزشکی مورد بررسی قرار گیرد.

نگارنده امید دارد که این‌گونه بررسی‌ها نه تنها جایگاه مهم انسان‌شناسی پزشکی را نشان دهد بلکه پزشکان را نیز ترغیب کند که از مفاهیم این علم جدید در درمان‌های خود استفاده کنند.

در پایان لازم می‌دانم نهایت قدردانی و تشکر را نسبت به استاد ارجمند جناب آقای دکتر پیمان متین ابراز کنم. ایشان که پایه‌گذار رشته انسان‌شناسی پزشکی در ایران هستند با لطف و عنایت بسیار مقاله این‌جانب را خواندند و راهنمایی‌های بسیار مفیدی ارائه کردند. بی‌شک اگر نکته جدیدی در این مقاله باشد مرهون نظرات اندیشمندان ایشان است.